



موریس مِترلِنک (۱۸۶۲-۱۹۴۹)

شاعری زیر نقاب «مورچگان و زنبور عسل»

○ ترجمه‌ی فرزانه شهفر

موریس مِترلِنک که پیشتر او را با تلفظ « مِترلینک » و بیشتر با نمایشنامه های « پرنده ی آبی » و « شاهدخت مالن » و آثار دیگری چون « هوش گل ها » و « زندگی موربانه ها » شناخته‌ایم ، نامدارترین شاعر بلژیک است که در ایران شاید کمتر از این منظر به او توجه شده . این شاعر سمبولیست در سال ۱۹۱۱ جایزه ی ادبی نوبل را کسب کرد و از اعضای فرهنگستان سلطنتی بلژیک بود . تابعیت کشور فرانسه را نپذیرفت و از عضویت در فرهنگستان فرانسه نیز چشم پوشی کرد . مِترلِنک شاعر و البته نمایشنامه نویس و مقاله نگار ، در ادبیات آلمان و اتریش تأثیری عمیق و شایسته داشت . رایبر ماریا ریلکه ، هوفمانشتال ، روبرت موزیل و تعدادی دیگر از جمله کسانی بودند که شعر او را محصول آفرینش فرمی تازه در بیان و احساس تلقی کردند ، فرمی که تا حدودی قیود گذشته را نفی می کرد و ضمن گرایش به رمز و راز و منطق گریزی ، به روح آزادی می بخشید .

اشعاری که در زیر می آید از مجموعه ی « گلخانه ها » انتخاب شده . کتابی که سوررنالیست های فرانسه به آن اعتبار بیشتری دادند . آپولینر ، بلیز ساندرار و آندره برتون از تحسین کنندگان شعرش بودند . در گلچینی موسوم به « بهترین جُنگ اشعار همانی است که خود به خود فراهم می شود » پل الوار اشعاری از او را معرفی کرده است .

خستگی

دیگر نمی دانند کجا می نشینند این بوسه ها ،
این لب ها بر چشمانی کور و یخ زده ؛
که از این پس خفته در رویای با شکوهشان ،
چون سگان علفزار خیالبافانه نگاه می کنند ،
رمه ی شنگول میش ها را در افق ،
در حال چرای مهتاب روی سبزه ها ،
زیر نوازش های آسمان ، مبهم چون زندگی شان ؛
سرد و تهی از شعله ی هوس
برای گل سرخی که شادمانه زیر پاهایشان می شکفت ؛
و آرامش سبز بلندی که نمی فهمند .

بعد از ظهر

روح اسیر دام چشم های من است ،
خدای من ، خدای من ، بگذار فرو ریزد ،
اندکی برگ روی برف ،
اندکی برف روی آتش !

من آفتاب داشتم روی بالشم ،
هنوز همان ساعت ها زنگ می زند ؛
و نگاهم به زودی پرپر می شود
روی زنان محتروری که درو می کنند ...

دست هایم گیاه خشک می چینند ،
و چشمان تیره و تارم از خواب
بیمارانی تشنه ی آیند ،
و گل هایی زیر زمین رو به آفتاب .

چشم به راه آیم روی سبزه زار
و روی رویاهای ساکنم ،
و نگاهم در افق
بره ها را دنبال می کند در شهرها .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرنال جامع علوم انسانی

ملال

طاووس های بی خیال ، طاووس های سفید گریختند ،
طاووس های سفیدگریختند از ملالِ بیداری ؛
طاووس های سفید را می بینم ، طاووس های امروز ،
هنگام خواب من طاووس های کوچه باغ ،
طاووس های بی خیال ، طاووس های امروز ،
کاهلانه به تالابِ بی خورشید می رسند ،
می شنوم طاووس های سفید ، طاووس های ملال ،
کاهلانه اوقاتِ بی خورشید را انتظار می کشند .

روح گلخانه

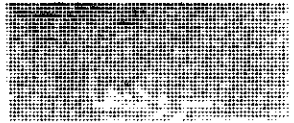
رؤیاها پیش چشم من است ؛
و روح محصورم زیر شیشه ،
نورافشان در گلخانه ی سیارش ،
آبگینه های آبی را آشکار می کند .

ای گلخانه های روح نیمه گرم ،
سوسن ها مقابل شیشه های بسته ،
نی ها محصور زیر آب ،
و شور و اشتیاقم همه بی درمان مانده اند !

می خواستم از میان فراموشی مردمک های بسته ام
به چتر گل های گلگون دیروز برسم
که همراه تمام رؤیاهایم نیمه باز بودند . . .

منتظرم تا برگ های مرده شان
در چشمانم اندکی سبز شوند ،
منتظرم تا ماه با انگشتان آبی اش
درها را در سکوت نیمه باز کند .





اوقات دلتنگی

این هم از آرزوهای دیرسال که می گذرند ،
باز هم رویاهای به ستوه آمده ،
باز هم خیال هایی که خسته می شوند ؛
آن هم از روزهای رفته ی امید !

در چه کس باید گریخت امروز !
دیگر هیچ ستاره ای نیست :
مگر یخی روی ملال
و ملافه های آبی زیر ماه .

باز هم حق حق هایی اسیر دام !
بیمارهای بی آتش را ببینید ،
بره هایی که برف را می چرند ؛
بر این همه رحمت آور ، ای پروردگار من !

من ، در انتظار کمی بیداری ام ،
من ، در انتظارم که خواب بگذرد ،
من ، در انتظار کمی آفتابم
روی دست هایم که ماه یخ می بندد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

